

The Analysis of Shahnama's Verses Through the Text of Tareekh-e-Jehangosha (Khwarzam Shahian)

* Pagah Talawari

**Peman Memaar Zadeh

The verses of Shahnam-e-Firdousi have always enjoyed prominent place in the work of renowned scholars. One of these scholars is Juwani who was 7th century patriot. Juwani has thirty five verses of the Shahnameh in the first volume of his book Tareekh-e-Jahangosha. He has also added thirty five verses of this masterpiece in the second volume of his book. Juwani has selected these verses with much care and has transformed them in beautiful prose. The way Juwani has correlated his own patriotism with that of Firdousi in this book is remarkable. The choice of verses in the second volume of the book has been made to create harmony in the Shahnameh and Tareekh-e-Jahangosha.

This research attempts to analysis the historical events borrowed from the Shahnameh and presented in Tareekh-e-Jahagosha, Bringing out the way they have been harmoniously attained into his book by Juwani.

Keywords: Tareekh-e-Jahangosha, Shahnama-i-Firdousi, Juwani, harmony

تحلیل بینامتنی ابیات شاهنامه در تاریخ جهانگشا (خوارزمشاهیان)

*پگاه تلاوری

**پیمان معمارزاده

چکیده

اشعار شاهنامه فردوسی همواره در آثار صاحبان قلم موردتوجه و عنایت بوده است. در این میان، جوینی نویسنده متعهد و میهن دوست قرن هفتم هجری، در جلد اول (تاریخ مغول) سی و پنج بیت از ابیات شاهنامه را در جای جای متن تاریخ جهانگشا به کار برده است و در جلد دوم (تاریخ خوارزمشاهیان) سی و دو بیت از گنجینه هنر آفریدگار حماسه بیان داشته است. او با گزینش آگاهانه ابیات شاهنامه به رعایت تناسب با نثر استوارش نظر داشته و از طرفی روح وطن پرستی فردوسی را با تعهد و عشق خود نسبت به میهنش تلفیق کرده است. ابیات شاهنامه در تاریخ جهانگشا تنها جنبه توصیفی ندارند و تعمیم کامل آن بر نقش تمام ابیات درست نمی باشد. در جلد دوم (تاریخ خوارزمشاهیان جوینی) گزینش ابیات به گونه ای است که خواننده عملکرد شخصیت های شاهنامه و تاریخ جهانگشا را همسو و در یک جهت می بیند و جوینی به واسطه ابیات شاهنامه، شخصیت های ”همکرد“ یا ”هم کنش“ را برای بارز کردن شخصیت های تاریخی و اعمال آنان به کار برده است. در این پژوهش برآنیم تا با شرح مختصر و کوتاه رخدادهای تاریخی، ارتباط خاص آنها را با ابیات شاهنامه بررسی کنیم و تعمیم کامل جنبه توصیفی ابیات را که در اکثر مقالات به آن پرداخته اند را رد کنیم. زیرا اگرچه گاهی، ظاهراً ابیات بر جنبه توصیفی تاکید دارند اما زیرساخت مفهومی ابیات در رابطه با شرح واقعه، بسیار ژرف تر است و وقایع در عکس العمل و رفتاری واحد به یکدیگر پیوند می خورند.

کلید واژه : تاریخ جهانگشا، شاهنامه جوینی، فردوسی، هم کنش

مقدمه

استاد ابوالقاسم فردوسی حماسه سرای بزرگ ایرانی بنا بر نقل نظامی عروضی در قریه “باز” از ناحیه طابران طوس چشم به جهان گشود. سال ولادت او را حدود سال 329 یا 330 گفته اند. فردوسی دهقان زاده بود و خاندانش صاحب مال و مکنت فراوان بودند. او نسبت به ایران و فرهنگ زبان میهنش عشق می ورزید و این نکته از عشق فردوسی در ستایش ایران و نژاد ایرانی بسیار مشهود است. فردوسی سی سال از عمرش را به نظم شاهنامه پرداخت و مال و ثروتش را در این راه از دست داد تا بتواند تاریخ نیاکان خود را جاودان سازد. (صفا 1385: 463-460)

در میان شاعران بزرگ جهان هیچ یک برای به پایان رساندن یک کتاب در جهت آرمانی والا، جوانی خود را به پیری نرساندند. آرمان او آرمان ملتی بزرگ در سایه انسانیت بود. فردوسی معرف ملت ایران و فرهنگ پرشکوه باستانی است و شاهنامه برای مردم سروده شد. فردوسی به حکم خرد شاهنامه را به نثر ننوشت تا تمام اقشار جامعه بتوانند آن را بخوانند و بشنوند. چنانچه می دانیم اشعار شاهنامه توسط شاهنامه خوانها در میان توده های مردم نفوذ یافت و مردمی که شیفته عدالت دوستی بودند گوش جان به داستانهایش سپردند. پس شاهنامه مظهر سترگی تاریخ، فرهنگ و زبان ایرانی گشت. (ریاحی 1375: 14-17)

سه قرن بعد مردی متعهد از دیار اهل قلم به نام عطا الملک جوینی سیاه ترین و تلخ ترین روزگار تاریخ ایران را بر صفحه کاغذ آورد تا آیندگان از رنج و دردهای رفته بر ایرانیان عهد مغول آگاه باشند. عطاملک از خاندان بزرگ جوینی است. خاندان او در دوره چیرگی مغول بر ایران، تا روزگار هولاکو عهده دار مشاغل حساس حکومتی بوده اند. نسبت این خاندان، بنا بر گفته ذهبی به فضل ربیع وزیر هارون الرشید، می رسد. پدر عطاملک یعنی بهاء الدین محمد بن محمد، صاحب دیوان، مردی عالم و ادیب و مورد اعتماد هولاکو و حتی اوکتای قآن بوده است و ماموریت های دولتی به او سپرده می شد. فرزندش عطاملک در سال 623 هق متولد شد.

او تحت پرورش پدر فاضلش با کارهای دیوانی آشنا شد و دبیر خاص امیرارغون گردید و در سفرهایی که همراه با امیرارغون به پایتخت مغولستان داشت، اطلاعات موقفی درباره چنگیز و جانشینانش بدست آورد و در تاریخ خود از آنها بهره جست. در سال 654 هق امیرارغون،

عظاملک را برای سامان بخشیدن کارها به هولاکو معرفی کرد. او در تمام سفرها به ویژه در فتح قلاع اسماعیلیه ملازم هولاکو بود. گویا در همین سفر است که با اجازه خان، برای دیدن کتابخانه صباحیان به "میمون دز" می رود و کتاب های مفید و آلات نجومی رصدخانه را نگه می دارد و باقی را می سوزاند. جوینی اطلاعات مربوط به وقایع حسن صباح را از کتابی در همین کتابخانه معروف به "سرگذشت سیدنا" بدست آورده است. جوینی در واقعه فتح بغداد همراه هولاکو بود و در سال 657 هجری حکومت بغداد، عراق و خوزستان به او واگذار شد. و مدت 24 سال عهده دار این مسئولیت بود. در دوران حکومت عظاملک بغداد بسیار آباد شد و بسیاری از خرابی های آن مرمت گشت. جوینی در رساله تسلیه الاخوان و رساله دیگری که در ذیل آن نوشته شده است به بیان رنج ها و سختی های خود مانند مصادره اموال و حبس اشاره می کند.

با تأملی در تاریخ جهانگشا درمی یابیم که جوینی با روحی سرشار از مهر وطن نسبت به وضعیت نابسامان ایران و ظلم هایی که مغولان بر ایران تحمیل داشتند عنایت کامل داشته است و با کلامی روشن به توصیف اوضاع آشفته حکومت مغول و عناصر حقیرش می پردازد. (راوندی، 1374، ج8:327)

به جرأت می توان گفت که فردوسی و جوینی تمام سهم وطن پرستی و میهن دوستی خویش را به وسیله خلق آثار گرانقدرشان در جاودان ساختن فرهنگ و خصلتهای برجسته و بی مانند ایرانیان ادا کرده اند و بنا بر نظریه ارسطو که هر اثری بالطبع نتیجه خود را می گیرد تلاش این دو شخصیت برجسته که با خلوص کامل همراه بوده ماندگاری آثارشان را به همراه داشته است.

سرانجام جوینی در چهارم ذی الحجه سال 681 هجری در موقان وفات یافت و جسدش را در چرنداب تبریز دفن کردند. (صفا، 1363، ج11-3:1210)

این سخندان بلیغ با چیره زبانی و قدرت بیان شیوا و استعداد خدا دادی که داشت، آفرینش آثاری گرانقدر پرداخت که در تاریخ ادبیات ایران بی نظیر است. تاریخ جهانگشای جوینی که برترین اثر اوست، در سه جلد نوشته شده است. جلد نخست، تاریخ مغول است که او درباره چنگیزخان، جنگ ها و حمله او به ایران و جانشینان او تا مرگ گیوک خان، اطلاعات سودمندی بیان کرده است. در جلد دوم تاریخ جهانگشا که به شرح وقایع تاریخ خوارزمشاهیان می پردازد، از چگونگی به قدرت

رسیدن بلکاتکین، تکش، تلاش های اتسز و سرانجام اقدامات سلطان محمد خوارزمشاه و حمله مغولان به ایران، فرار و مرگ سلطان محمد و کشمکشهای سلطان جلال الدین با مغولان پرداخته است. جلد سوم تاریخ اسماعیلیه است که در آن به بحث راجع به آمدن هولاکو به ایران و نابودی اسماعیلیه می پردازد. (ریپکا، 1364:147)

1- اهمیت و جایگاه شاهنامه در زبان و ادب پارسی

زهی نامور نامه کز آب و رنگ

به ارتنگ مانی کند کار تنگ

ز شاهان فرخنده ی باستان

سراید به خوبی بسی داستان

در این باغ آراسته چون بهشت

ابوالقاسم طوسی این تخم کشت

(ادیب الممالک به نقل از سجادی، 1371:22)

ادب حماسی که همواره داستان های شگفت انگیز را روایت می کند، در آغاز و جریان تکامل ادبیات جهان وجود داشته است و ادبیات ایران نیز به این مقوله اهمیت خاصی داده است. در میان حماسه های ایرانی شاهنامه از برتری ویژه ای برخوردار است. (ماسه، 1375:1)

شاهنامه یکی از گنجینه های ارزشمند زبان پارسی است. توانمندی اندیشه، قدرت بیان و صلابت طبع فردوسی باعث پرداخت زیبا و بی بدیل داستانهای شاهنامه گشته است. چه هرکس در فن بلاغت کار کرده باشد در تنگناهای سخن گرفتار آمده است. اما فردوسی در ابداع ترکیب های نو، مواقع فصل و وصل، ارسال مثل، تشبیه، استعاره، محاورات دل انگیز و لطیف و ایجازهای بلیغ بی نظیر بوده است. (فروزانفر، 1350:47-45)

فصاحت کلام فردوسی و توان او در بیان اندیشه، انتقال معنای، سادگی زبان و پیوستگی و استواری در او کاملاً آشکار است. (صفا، 1362:265)

شاهنامه نمونه بارز شعر واقعی است که در آن انسان با جهانی آشنا می گردد که غمها و شادیهایش فراتر از زندگی عادی در آن لحظه که جان آدمی با شخصیت های شاهنامه ارتباط برقرار می کند و می شکند به لحظه ناب شعر دست یافته ایم. فردوسی تنها به خلق اثر حماسی ماندگار اهتمام نورزیده است بلکه او دنیایی را آفرید که روح ایرانی را در طول تاریخ زنده و پراحساس نگهداشته است. (زرین کوب، 1381:162)

شاهنامه علاوه بر آنکه آیت فصاحت و بلاغت زبان پارسی است، احیاکننده غرور ملی و افتخارات ایرانیان نیز هست، باعث ایجاد انقلابی در نظم داستان های حماسی و یا حماسه های دینی و تاریخی گردید. هرچند هیچ یک از آثار ذکر شده به ارزش و مقام شاهنامه نمی رسند. شاهنامه در زبان و ادبیات فارسی از جهت مفردات و ترکیبات، شیوه سخن سرایی و مضامین حماسی و غنایی و حکمی نیز تأثیر داشته است. (صفا، 1362:227)

فردوسی با آفرینش شاهنامه در حفظ فرهنگ ایرانی که بیش از هر فرهنگ دیگری از زبان تأثیر پذیرفته است نقش بسزا داشته است. زیرا فرهنگ ایرانی از عهد اوستا تا امروز پیوندی ناگسستگی با زبان فارسی داشته است. اگرچه شکل زبان در طول تاریخ هزار و دویست ساله اش تغییر کرده است اما همه اینها زبان رسمی ایرانیان بوده و فردوسی برای حفظ این زبان سی سال از عمر بی بازگشت را به نظم شاهنامه پرداخته است. (مینوی، 1364:63-62)

2- ارزش تاریخی شاهنامه و تاریخ جهانگشا

یکی از مهمترین علوم که دیدگاه انسان را به وسیله شناخت زندگی پیشینیان عمیق می کند، تاریخ است. آشنایی با تاریخ، آدمی را از حیل های تحقیرکننده و دلبستگی های زودگذر باز می دارد و او را به درک باطن وقایع قادر می سازد. تاریخ، حلقه اتصال دیروز به امروز و آینده است. این علم به ما می آموزد که حیات ما در ارتباط با جامعه و اقوام دیگر به وسیله یک رشته نامرئی متصل است و در حقیقت زنده کننده مفهوم وحدت در میان تمام کاینات می باشد. در این شرایط انسان اسیر

پوچی نمی شود، روحش تصفیه می گردد و در جستجوی کمال بال می گستراند و وجدان او توسعه می یابد. (زرین کوب، 1383:26-18)

فردوسی و جویی که هریک در ادوار متفاوتی از تاریخ پر فراز و فرود ایران می زیسته اند، با خلق آثارشان از حقایق سیاسی و اجتماعی روزگاران گذشته ایرانیان پرده برداشته اند و هریک به شکلی رنجهای و دلهره های قوم ایرانی را به تصویر کشیده اند.

در این سخن که شاهنامه تاریخ ادوار پیشین ایران را بازگو می کند تردیدی نیست. اما در این میان باید از قضاوت های سطحی در اصل تاریخ نگاری دوری جست. شاهنامه سند تاریخی گرانبهایی است که آداب و سنت های گذشته را با وجود عنصر خیال و اغراق در نهایت امانتداری بازگو کرده است. اطلاعات مفید این اثر در باب آغاز تاریخ، شرایط اولیه زندگی بشر و اوضاع اجتماعی مردم در روزگار ساسانیان به مراتب از تمام منابع عربی و غیر آن غنی تر است. شاهنامه زنجیره ای پیوسته از رخدادهای مستقل است که بنا بر نظم زمانی به هم مرتبط گشته اند. (ریپکا، 1354:259)

قسمت تاریخی این اثر از مرگ دارای کیانی و استیلای اسکندر آغاز می شود و تنها با ذکر چند بیت از تاریخ اشکانیان یاد می گردد. اما چنانچه اشاره شد برجسته ترین بخش تاریخی شاهنامه مربوط به دوره ساسانیان است. زیرا در کتاب خداینامک که همزمان با اواخر دوره ساسانی به رشته تحریر درآمده است، نکات سودمندی از رویدادهای آن روزگار و اسناد و احوال پادشاهان عهد ساسانی بیان شده و از این طریق موارد یاد شده در شاهنامه ابومنصوری هم انعکاس یافته است. در این منابع، داستانها و خاطرات دل انگیزی از رامشها و خوشگذرانی های بهرام گور، نظم و ترقی اوضاع فرهنگی جامعه در عهد انوشیروان و جنگها و کامرانی های عصر خسرو پرویز اشاره شده است. اما فردوسی علاوه بر مطالب ذکر شده تاریخ ساسانی در کتابهای خداینامک و شاهنامه ابومنصوری به بررسی شرایط طبقات اجتماعی، سیاست شیوه های حکومتداری ایرانیان و اندر زهای بخردانه شاهان و دانایان نیز پرداخته است. (ریاحی، 1375:255)

در بخش تاریخ ساسانی شاهنامه، عهد حکومت انوشیروان و خردورزیهای او و کارگزارانش که باعث شکوفایی عناصر نظم، قانون، عدالت و پیشرفت فکری و فرهنگی ایران آن روزگار گشته بود از برجستگی و جلالت خاصی برخوردار است. پس از این دوران، جانشینان انوشیروان در

تباهی پایه های قدرت ایران و غروب خورشید شوکت این مرز و بوم نقشی بسزا داشتند. با مرگ یزدگرد بخش تاریخی شاهنامه به پایان می رسد و بنای تاریخ پرشکوه ایرانی فرو می ریزد. از این پس به عقیده فردوسی تاریخ ایران نوشتن ندارد. (همان، 260-265)

این بخش از شاهنامه دارای تنوع و تازگی ویژه ای است زیرا در این میان به مناظرات افراد، ترجمه کتب، جنگ و سیاست، شکار و بزم و تفریح، جزئیات روابط میان درباری و ویژگی های طبقات مختلفی چون : شاهان، پهلوانان، سرداران، موبدان، هیربدان، دانشمندان، موسیقی دانان، مترجمان و نویسندگان نیز اشاره گشته است. (صفا، 1363:2149)

ایرانیان کهن به روابط عمیق اجتماعی به عنوان واقعیتهای ذهنی نمی نگریستند بلکه آن را به گونه ای ملموس در حیات واقعی خود تجربه می کردند. (یاحقی، 1388:75)

اما باید به این نکته اشاره داشت که تاریخ و افسانه در شاهنامه فردوسی به شکلی ناگسستگی با یکدیگر ارتباط دارند. زیرا در بخش اساطیری شاهنامه، بشر اولیه نخستین پادشاه بود. بنابراین افرادی چون کیومرث، هوشنگ، طهمورث و جمشید هم بنیانگذاران آیین تمدن بودند و هم آیین حکومت داری را بنا نهادند. فردوسی تاریخ را به جنگ و صلح محدود نمی کند. او تاریخ حقیقی را مبارزه آدمی با شر دیو، شر دروغ، شر جنگ و شر ویرانی می داند. این مطالب درباره بخش تاریخی شاهنامه هم صدق می کند. زیرا این قسمت از عنصر افسانه و حماسه خالی نیست. چنانچه برای اردشیر بخشی از افسانه های مربوط به کوروش بیان شده است. اگرچه شاهنامه بسان پلی دنیای باستانی ایران را به دنیای امروز پیوند می دهد و فردوسی می کوشد با کلام حماسه تاریخ حقیقی ایران را بازگو کند اما تمام زوایای ادوار تاریخی در شاهنامه منعکس نگشته است و فردوسی بخشی از تاریخ ننوشته را بر دوش دیگر صاحبان قلم گذاشته است. (زرین کوب، 60-1381:65)

پس از بیان تاریخی حماسه ملی ایران به جایگاه و مرتبه تاریخی، تاریخ جهانگشای جویی می پردازیم. این کتاب در سه جلد نگاشته شده است و مؤلف به نقل و شرح ادوار تاریخی مغول، خوارزمشاهیان و اسماعیلیان پرداخته است. آنچه در این پژوهش مورد بررسی قرار می گیرد جلد دوم این اثر است. در دوره حمله مغولان به ایران نگارش آثار تاریخی رو به گسترش نهاد. زیرا

مغولان به ثبت اقدامات و فتوحات خود عنایتی خاص داشتند. تاریخ نگاران دوره مغول بازتاب روشنی از وقایع مصیبت بار عهد خویش بیان کردند و به جز تاریخ جهانگشای جوینی تواریخ برجسته دیگری نیز مانند نظام التواریخ، جامع التواریخ، تاریخ گزیده و تاریخ وصاف هم به رشته تحریر درآمد. (بهار، 1381:16)

با این حال از میان کتب ذکر شده اثر عظاملک جوینی از اهمیت خاصی برخوردار است. او در شرح وقایع تاریخی بسیار دقیق و ظریف بوده به گونه ای که تاریخ نویسان پس از او گفته های جوینی را تکرار کرده اند و برخی به افزودن نکات فرعی و حاشیه ای اکتفا نموده اند. اثر جوینی بر آثار خواجه رشیدالدین فضل الله همدانی و وصاف الحضرة (جامع التواریخ - تاریخ وصاف) برتری چشمگیری دارد. زیرا او هم دوره تهاجم دوم مغولان به ایران بوده و خود به ترکستان، سرزمین ایغوریان و مغولستان مسافرت کرده است و تا حدی که منابع در اختیارش بود کوشیده تاریخ مغول را به نیکی شرح دهد. جوینی از گفته های شفاهی مغولان و یادداشت های در دستش بهره کافی برده است. درحالی که خواجه رشیدالدین تنها از منابع کتبی مغولی استفاده کرده است. (بارتولد، 1366:114)

اما باید به این نکته اشاره کرد که گفته بارتولد تنها دلیل برتری جوینی بر خواجه رشیدالدین فضل الله همدانی و وصاف الحضرة نیست. زیرا با مطالعه دقیق این سه کتاب درمی یابیم که برخی مباحث عنوان شده توسط جوینی آنقدر جامع است (مباحث استخلاص شهرها) که آن دو تقریباً مطالب قابل عرضی برای نقل بعضی وقایع تاریخی مشترک ندارند و تنها با نثری متفاوت، مطالب تکرار شده است. این نکته در مورد طبقات ناصری جوزجانی، تاریخ کامل ابن اثیر، حبیب السیر خواندمیر و روضة الصفا میرخواند هم صدق می کند. در این میان پژوهشگران معاصر ایرانی و خارجی تاریخ مغول مانند: عباس اقبال آشتیانی، اشپولر، شیرین بیانی، ساندرز و دیگران در نگارش آثارشان به تاریخ جهانگشای جوینی توجهی ویژه داشته اند.

این سخندان بلیغ با چیره زبانی، ظرافت وجودی و استعداد شگرفی که داشت به آفرینش اثر گراندوری پرداخت که در تاریخ ادبیات بی نظیر است.

آنچه از تاریخ برمی آید آن است که میزان وطن پرستی ایرانیان در روزگار شکست و غلبه اقوام بیگانه بر این مرز و بوم آشکار می گردد. اوج عنایت ایرانیان به زبان و ملیت و افتخارات نیاکان تا حدود قرن پنجم هجری قمری بوده است. در این محدوده زمانی ایرانی نژاده با ترجمه کتابهای پهلوی به زبان عربی و نگارش تواریخ متعدد در باب شکوه ایران پیش از حمله اعراب و تلاش آنان در بسط و گسترش زبان فارسی به تصویر جلوه هایی از روح غالب میهن پرستی خود پرداخته است. (صفا، 1363:151)

در میان شعرای پارسی زبان فردوسی بیش از هر شاعر دیگری دارای خصوصیت برجسته است. چنانچه از عناوین برجسته استاد طوس می توان به "شاعر ملی" اشاره کرد. شاعری که قلبش همواره عشق ایران را فریاد می زند و معتقد است که:

چون ایران نباشد تن من مباد

بر این بوم و بر زنده یک تن مباد

ز بهر بر و بوم و فرزند خویش

زن و کودک و خرد و پیوند خویش

همه سر به سر تن به کشتن دهیم

از آن به که کشور به دشمن دهیم

عواطف وطن دوستانه فردوسی روح بلند ایرانی را چنان تسخیر کرده است که او را از دیگر سرایندگان پارسی زبان جدا می کنیم و او را به حقیقت فرمانروای هزارساله روح ایرانی می دانیم. (رزمجو، 1381:52)

ایران دوستی فردوسی از نوع معنوی محض است که برای احیای زندگی و اتحاد سرزمینش اشتیاقی وافر دارد. (نولدکه، 1383:115)

علامه بزرگ قزوینی نوشته است: “هر ایرانی در هر طبقه و درجه ای که باشد نسبت به حال خود مقدار عظیمی از ملیت خود را مدیون فردوسی است و این از بدیهیات اولیه است.”

در آن روزگاری که مردم مغرب زمین از معنای ملیت هیچ نمی دانستند شاهنامه نیروبخش و یاور روزهای تلخ چیرگی اقوام بیگانه بر ایران بوده است. (ریاحی، 1375:18)

شور عشق فردوسی به ایران زمین در سراسر شاهنامه انعکاس یافته است. آن زمان که ایرانیان به دفاع از میهن به پیکار با دشمنانشان می پردازند یا چون به توصیف قهرمانان و امیران ایران می رسد میزان احساسات وطن دوستانه او به درستی درک می شود. فردوسی در شاهنامه ایران را “آزاد بوم”، و “شهر آزادگان”، می نامد و مردمش را “آزادمردان”، و “آزادگان”، می خواند. این تاکید پیوسته نشان دیگری از مهر بی انتهای فردوسی نسبت به ایران است. ایران دوستی فردوسی او را بر آن داشت تا سی سال از عمر بی بازگشت را برای جاودان داشتن تاریخ ملی صرف کند و از نظم کاخ بلندی پی افکند که دست بیداد روزگار قادر به تباهی آن نباشد. (رزمجو، 54-1381:55).

ایرانی با تکیه بر فرهنگ تابناک ماندگار از گذشته های دور در طول تاریخ همبستگی و هویت ملی خویش را به روزهای سیاهی و تباهی هجوم دشمنان حفظ کرده است. پس از گذشت چند قرن از روزگار حیات فردوسی ایران محل تاخت و تاز قوم بدوی مغول قرار گرفت تا آنجا که هنوز سینه تاریخ از آتش میهن سوز مغول تفتیده است. مغولان به انتقام نابخردی سلطان محمد خوارزمشاه و کشته شدن تعدادی از بازرگانان مغولی ایران را عرصه غارت خود ساخته و شش میلیون ایرانی را از نعمت حیات بی بهره ساختند.

در چنین بستری رسالت اهل قلم سنگین گشته و روح حساس هنرمند ضربه ی عمیق نشسته بر پیکر جامعه را به نیکی درک می کند و به نگارش رنجها و مصیبت های گذشته بر مردم می پردازد. در میان تاریخ نگاران این دوره عطاملک جوینی حق وطن دوستی خود را به معنای واقعی کلمه ادا کرده است. جوینی با بصیرت و ذوقی بی بدیل توانسته است مشاهدات و دانسته های خود را توسط اندیشه ای رفیع و قلمی نغز به آیندگان منتقل کند. او با گزارش دقیق وقایع تاریخی عهد چنگیزخان و جانشینانش حقایق این مقطع زمانی را به طور جامع بیان کرده است. پس از آن به شرح احوال

شاهان خوارزم برای رسیدن به قدرت و اقدامات سلطان محمد و تلاش های فراوان سلطان جلال الدین و مبارزاتش در دفع مغولان از خاک ایران اشاره می کند و بزرگی و شجاعت او را می ستاید جوینی توانست بوسیله خلق تصاویر ناب، باطن و عمق وقایع عهد مغول را آشکار سازد. با تفکر در شیوه بیان و نحوه استعمال کلمات برای خلق تصاویر ادبی در این اثر یا آثار مشابه درمی یابیم که آنچه هنرمند در تخیل خود می آفریند تا حدودی منبعث از مناظری است که پیش از این مشاهده کرده است و قصد دارد هیجان حاصل از شهود خود را در خاطر خوانندگان ایجاد کند. (یکانی، 1364: 2-).

4- بازتاب اشعار شاهنامه در تاریخ جهانگشای جوینی:

در بعضی مقالات، علت اصلی نقل ابیات شاهنامه در تاریخ جهانگشا را ارتقای سطح ادبی اثر می دانند و ارتباط این ابیات را با جنبه تاریخی متن نقض می کنند. در حالی که تاریخ جهانگشا متن ادبی فاخری است که وجود ابیات شاعران مختلف یا عدم وجود آن، از ارزش ادبی اثر نمی کاهد و این عقیده، بسیار سست و بی پایه است. برخی دیگر، تنها جنبه توصیفی ابیات را به تاریخ جهانگشا تعمیم می دهند که این نکته در بیشتر شواهد جلد دوم تاریخ جهانگشا به درستی صدق نمی کند. در تاریخ خوارزمشاهیان جوینی از ابیات شاهنامه برای شرح و بسط واقعه تاریخی بهره جسته است تا عملکرد شخصیت های تاریخی را باورپذیرتر کند و وقایع آن دوران در ذهن مخاطب ماندگار بماند. به رشته کشیدن ابیات شاهنامه در میان متن تاریخ جهانگشا بر درخشش شخصیت های تاریخی، رنگ بخشی یا عدم برجسته شدن آنان تاثیری مستقیم داشته است. در واقع بارز کردن جلوه های شخصیتی یا محیطی آن دوران دغدغه اصلی جوینی بوده است که به مدد قیاس، اهمیت و جایگاه مبارزات بزرگان خوارزم به خصوص سلطان جلال الدین را آشکار می سازد. در واقع توصیف، شباهت و قیاس نیست. بلکه ارائه ی تصویری از دنیای بیرون است. در نتیجه در توصیف با واقعه یا رخداد مواجه نیستیم. دنیای ساکن بیرون و تصویر آن، بخشی از نوشته است که در آن کنش یا گفتاری صورت نمی پذیرد. در حالی که در هر دو متن تاریخ جهانگشا و شاهنامه فردوسی کنش های فعال شخصیت ها و شباهت آن ها با یکدیگر، عامل نقل داستانی از شاهنامه در بهره ای خاص از تاریخ جهانگشا است. علاوه بر آن وجود اشعار حماسی شاهنامه بر انگیزاننده حس وطن

پرستی در مخاطب است و دلاوری ها و جانفشانی های سپاه ایران را در عصر خوارزمشاهیان نیک تر به تصویر می کشد.

بیشتر ابیات ذکر شده در جلد دوم تاریخ جهانگشا از داستان "رستم و سهراب" و "رستم و اسفندیار" برگرفته شده است و جویی ابیات شاهنامه را از بخش پهلوانی آن برگزیده است و از بهره اساطیری و تاریخی شاهنامه اثری نیست. برای تبیین این مطلب به ذکر شواهد متعدد از چگونگی کاربرد ابیات شاهنامه در متن تاریخ جهانگشا می پردازیم. برای تحلیل مطالب و جلوگیری از اطاله ی کلام از بیان متن ادبی کتاب صرف نظر می کنیم تا با شرح روشن و خلاصه واقعه تاریخی، چگونگی پیوند متن با ابیات شاهنامه ملموس تر گردد.

ذکر وقایع و چگونگی پیوند آنها با ابیات شاهنامه:

1-4- هنگامی که سلطان محمد با وجود امتناع مغولان از نبرد با آنان، برای نخستین بار به مقابله با مغولان پرداخت، جویی این ابیات شاهنامه را ذکر می کند: (جویی، ج2، 1385:72)

مکن شهریارا جوانی مکن

چنین بر بلا کامرانی مکن

مکن شهریارا دل مانزند

میاور به جان من و خود گزند

(فردوسی، ج6، 1388:268)

جویی رفتار نابخردانه سلطان محمد را با کردار نادرست اسفندیار برابر می داند. زیرا اسفندیار به درخواست گشتاسب برای اسارت و ذلت رستم کمر می بندد. اگرچه اسفندیار و سلطان محمد از نظر ویژگی های شخصیتی شباهتی به یکدیگر ندارند، اما این کنش اسفندیار برخاسته از خامی، بی خردی و غرور بیش از حد اوست. اشتباهی که سلطان محمد هم در برابر مغولان مرتکب شد. ابیات ذکر شده، در حقیقت پند رستم به اسفندیار است که او را از این رفتار شنیع بازدارد. بزرگان خوارزم هم در مواجهه ی ناگهانی سلطان محمد او را از درگیری برحذر می کنند حتی فرماندهان

مغول نیز نبرد با او را رد می‌کنند. اما سلطان محمد، به سان اسفندیار بر خطایش اصرار می‌ورزد و نتیجه اش برای هر دو عاقبتی شوم به همراه دارد پس هردو شخصیت، کنشی یکسان داشته و پافشاری بر اشتباهشان عامل نابودی سلطان محمد و اسفندیار است. زیرا فریاد غرورشان گوش شنوای پذیرشان را کر کرده بود.

در ادامه همین مطلب جوینی بیتی دیگر از داستان رستم و سهراب را نقل می‌کند که تاکید دیگری بر خطای سلطان محمد است.

هر آن گه که خشم آورد بخت شوم

شود سنگ خارا به کردار موم

(فردوسی، ج 2، 1388:236)

این بیت در آن قسمت از تراژدی رستم و سهراب قرار دارد که رستم برای آخرین بار با سهراب نبرد می‌کند و در نهایت سهراب جوان، جان می‌بازد.

اشتیاق سهراب برای رزم با ایرانیان و اصرار سلطان محمد در نبرد با مغولان که برای آن دو سوغاتی جز مرگ را به ارمغان نمی‌آورد، عامل پیوند دهنده ی این بیت شاهنامه با فرجام کار سلطان محمد است. اگر چه سهراب آرمانی بلند برای حمله به ایران داشت و سلطان محمد برای نابودی مغولان سیطره یافته بر شهرهای ایران به نبرد پرداخت. اما داشتن هدفی والا در وقت و زمان نامناسب فرجام کار را به تباهی بدل می‌کند.

سلطان محمد آینه بختش سیاه شد و تجربه به کارش نیامد. (جوینی، ج 2، 1385:73)

جوینی بار دیگر می‌گوید:

تو دانی که خوی بد شهریار

درختی است جنگی همیشه به بار

(فردوسی، ج 2، 1388:243)

این بیت در داستان رستم و سهراب است و این سخن را گودرز درباره کاووس شاه به رستم می گوید. هنگامی که رستم از کاووس نوشدارو می طلبد تا سهراب را نجات دهد، کاووس به علت ترس از دست دادن جایگاهش به او نوشدارو نمی دهد. کاووس شاهی که جان و حکومت و قدرتش را مدیون جانفشانی های رستم است، از دریغ ورزی و برداشت اشتباه درباره ی رستم برحذر نیست. سلطان محمد نیز چون کاووس شاه خفیف مغز، مغرور و نادان است. عملکرد ضعیف و تصمیمات سست و بی بنیان او نه تنها خودش و خاندانش را از صحنه ی روزگار محو می کند، بلکه جان و کاشانه و مال و ناموس میلیون ها ایرانی را در معرض نیستی قرار می دهد. جویی برای تاکید بر اشتباه سلطان محمد، رفتار همسان اسفندیار، سهراب و کاووس شاه را متذکر می شود و شخصیت های ”هم کنش“ را برای برجسته کردن این خطای بزرگ تاریخی سلطان محمد در کنار یکدیگر قرار می دهد تا تاثیر متن دوچندان گردد.

2-4: هنگامی که سلطان محمد پس از نبرد اول، خود را در مقابل مغولان عاجز دید، فرار را بر قرار ترجیح داد پس از این واقعه، همه بزرگان درباره چگونگی دفع نقشه مغول اظهار نظر کردند. سلطان جلال الدین جمع آوری سپاه پراکنده سلطان و نبرد مستقیم با مغولان را چاره ی کار دانست. اما سلطان محمد که ترس بر او غالب شده بود تصمیم عاقلانه ی سلطان جلال الدین را نپذیرفت. جویی در این بهره، این بیت شاهنامه را از زبان سلطان محمد بیان می کند:

مده از پی تاج سر را به باد

که با تاج شاهی ز مادر نژاد

این بیت مربوط به داستان رستم و اسفندیار است. آن زمان که کتایون، اسفندیار را از نبرد با رستم حذر می دارد. گاه تشابه در کنش شخصیت ها به واسطه اندرز نپذیرفتن است. کتایون و سلطان محمد هر دو نقش بازدارنده را ایفا می کنند، با این تفاوت که پند کتایون بخردانه و درست است و رستم به هیچ روی دشمن اسفندیار نیست و او را می ستاید، اما نصیحت سلطان محمد از اندیشه کودکانه او و ترس غالب بر روحش سرچشمه می گیرد و مایه تباهی ایران می شود. زیرا اگر سلطان محمد سپاهی یکپارچه برای دفع فتنه ی مغول گرد آورده بود، شکست مغولان حتمی بود.

زیرا تجهیزات و تعداد لشکریان خوارزم به مراتب افزون‌تر از سپاه مغول بود - اما شدت خوف سلطان محمد اندک بصیرت او را هم بر باد داد -

3-4 در آن هنگام که سلطان جلال‌الدین به غزنین رسید، امین‌ملک و سیف‌الدین اغراق به همراه چهل هزار مرد دلیر به حضور او رسیدند. هنگامی که سلطان جلال‌الدین به پروان رسید با لشکر مغول به فرماندهی "تکجک" و "ملغور"، نبرد کرد و مغولان از رودخانه گذشتند و گریختند. سلطان جلال‌الدین از رودخانه گذشت و گنجینه‌های مغولان را از آب درآورد و بین لشکر تقسیم کرد و به پروان برگشت. (جوینی، ج 2، 1385:97)

چون چنگیزخان باخبر شد:

خبر شد به نزدیک افراسیاب

که افکند سهراب کشتی بر آب

ز لشکر گزین شد فراوان سوار

جهان‌دیدگان از در کارزار

(فردوسی، ج 2، 1388:180)

این بیت، مربوط به داستان رستم و سهراب است که بار دیگر اشاره به اراده سهراب برای نبرد با ایرانیان دارد. تصمیم سهراب برای بخشیدن تاج و تخت به رستم، تصرف توران به یاری پدر و ایجاد ایرانی قدرتمند و وسیع، آرمان والای سهراب است. این آرمان کاری بزرگ و عظیم است. مانند پیروزی سلطان جلال‌الدین در برابر مغولان و عزم جزم او برای راندن آن‌ها از ایران است. سلطان جلال‌الدین و سهراب دارای عزم و اراده مشترک و عملکردی یکسان هستند و برای ایجاد ایرانی امن و آزاد تلاش می‌کنند. از منظری دیگر، جوینی از عبارت "کشتی بر آب افکندن"، علاوه بر معنای کنایی آن، به سبب عبور سلطان جلال‌الدین از رود جیحون و یافتن گنجینه‌های مغولان در آب نیز نظر داشته است و دو مقصود را با بیان بیتی از شاهنامه بیان کرده است.

4-4: چنگیزخان پس از فتح طالقان از پراکندگی یاران سلطان جلال الدین آگاه شد. پس برای دفع و انتقام از سلطان چون برق فروزنده رو به سوی او نهاد. چون سلطان آوازه چنگیزخان را شنید دانست که لشکر او فراوان است، پس قصد گذر از رود سند را کرد. چنگیزخان قصد او را پیش بینی کرده بود، دستور داد تا لشکر هادر پس و پیش او فرود آمدند. سلطان از جانبی رود سند را داشت و از جانبی دیگر لشکری هولناک بود. اما جلال الدین دل از دست نداد. چنگیزخان جناح راست و چپ لشکر سلطان را از میان برداشت. سلطان در قلب سپاه با هفتصد نفر جنگجو پافشاری کرد و از بامداد تا نیمروز به مقاومت پرداخت. عاقبت مجبور شد دل از فرزندان و عزیزانش بردارد و سوار بر اسب به آب زد و همچون شیر غیور از رود عبور کرد و به ساحل نجات رسید. چنگیزخان و تمام مغولان از دلاوری و رشادت او دست بر دهان نهادند. (جوینی، ج2، 1385:101)

جوینی درباره جنگ سند و شجاعت سلطان جلال الدین او را به سان رستم می ستاید.

به گیتی ندارد کسی را همال

مگر بی خرد نامور پور زال

به مردی همی ز آسمان بگذرد

همی خویشتن کھتری نشمرد

(فردوسی، ج6، 1388:224)

این دو بیت، در داستان رستم و اسفندیار آمده است. هنگامی که گشتاسب می خواهد، اسفندیار را به نبرد با رستم تحریک کند، این ابیات را به اسفندیار می گوید:

به مردی همی ز آسمان بگذرد

همی خویشتن کمتری نشمرد

به شاهی ز گشتاسب نارد سخن

که او تاج نو دارد و ما کهن

سوی سیستان رفت باید کنون

به کارآوری زور و بند و فسون

برهنه کنی تیغ و گویال را

به بند آوری رستم زال را

(فردوسی، ج 6، 1388:224)

این بیت، متضمن واقعیت های شخصیت و بیرونی رستم است. همان گونه که رستم ذلت را نمی پذیرد و دست در دست اسفندیار نمی نهد و مرام پهلوانی، جنگاوری، عزت نفس و بزرگ منشی اش او را از تسلیم باز می دارد، هر چند که عرصه بر او تنگ می شود. سلطان جلال الدین نیز در میدان جنگ مغولان و کارزار سخت سند، دل از دست نمی دهد. مردانه می جنگند و دلیرانه بر آب می زند اما تسلیم مغول ها نمی شود و نمی خواهد که به دست آنان کشته شود. پس رستم و سلطان جلال الدین در عمل و شجاعت دارای رفتاری مشابه و کنشی یکسان در مواجهه با شرایط بحرانی هستند. تن ندادن به اسارت، خطر کردن، جنگاوری و شهامت، منحصر به فرد بودن، چاره اندیشی و در نهایت پیروزی از ویژگی های مشترک این دو شخصیت در مقابله با واقعه پیش آمده است و رستم و سلطان جلال الدین را دارای رفتاری همسان کرده است.

4-5- سلطان جلال الدین بعد از شکست گرجیان به لور رفت و اهالی آن جا را امان داد و سپس به سوی قلعه ”علی آباد“ روان شد. سلطان به آنان آسیبی نرساند و تمام محرم و صفر را در لشکر ماند. در آغاز ماه ربیع الاول سلطان هوس شکار کرد. به تنهایی همراه با سواری چند به راه افتاد. تا گرجیان آگاه شدند، پانصد سوار از مردان کوشا و جدی را روان کردند تا مگر سلطان را ناگهان با کمند و نیرنگ شکار کنند و آتش اسلام را خاموش گردانند. (جوینی، ج 2، 1385:115)

جوینی در این بهره از ابیات شاهنامه چنین می گوید:

سوار جهان پور دستان سام

به بازی سر اندر نیارد به دام

(فردوسی، ج6، 1388:251)

این بیت در داستان رستم و اسفندیار است. پس از سخن گفتن رستم با اسفندیار و رد خواسته او، رستم از لب رود هیرمند رفت. در این هنگام پشتون به اسفندیار می گوید که رستم به بند تو در نمی آید.

شنیدم همه هرچ رستم بگفت

بزرگیش با مردمی بود جفت

نساید دوپای ورا بند تو

نیاید سبک سوی پیوند تو

سوار جهان پور دستان سام

به بازی سراندر نیارد به دام

(فردوسی، ج6، 1388:251)

روشن است که رستم هرگز درخواست اسفندیار را نمی پذیرد و نبرد و پایداری را در مقابل خواسته اش برمی گزیند. رستم ایرانی آزاده است که تن به بند هیچ کس نمی دهد.

سلطان جلال الدین نیز از نظر صفات، اعمال و تصمیمات شاهانه رستم وار عمل کرده است. او هیچ گاه حتی در سخت ترین میدانها به دام فریب دشمن نیفتاده است. هوشیاری، خردمندی، آزادگی و اعمال سنجیده او گواه این مطلب است. در روزگاری که شیران، هیبت خود از کف داده بودند و رخسار آسمان از خوف فریادهای سپاه مغول تیره گشته بود، سلطان جلال الدین هرگز راه تسلیم و فرار را انتخاب نکرد و تا آخرین لحظه عمرش برای دفاع از ایران مبارزه ای مردانه کرد تا بدانجا که مغولان خود اقرار می کنند که بزرگترین دشمن چنگیزخان، سلطان جلال الدین بوده است.

4-6- هنگامی که سلطان در ماههای 625 از اصفهان به گرجستان رفت. لشکرهای گرج، آلان، ارمن، سریر، قفقاق، سونیان، انجاز، جانبیت، شام و روم همه از ترس جلال الدین باهم متحد شدند. سلطان پس از آگاهی در نزدیکی "مندور"، فرود آمد و از کمبود آلت جنگ و عدم مردان شمشیرزن پریشان بود. در ابتدا قفقاقیان را به سبب حقی که در دوران پدرش بر گردنشان داشت و با شفاعت او از بند و زنجیر رهایشان کرده بود را یادآوری کرد و قفقاقیان کنار کشیدند. سپس سلطان پیکی نزد ایوانی فرستاد و پیغام داد که به سبب خستگی اسب هایتان امروز جنگ تن به تن کنیم. ایوانی موافقت کرد و سلطان ناشناس به میدان نبرد رفت. (جوینی، ج 2، 122:1385)

جوینی در این بهره می گوید:

ز لشکر برون تاخت برسان شیر

به پیش هجیر اندر آمد دلیر

(فردوسی، ج 3، 182:1388)

این بیت در داستان رستم و سهراب آمده است. هنگامی که سهراب به پای دژ سپید رسید، هجیر برای نبرد با سهراب بیرون آمد که در نتیجه از سهراب شکست می خورد.

چو سهراب نزدیکی دژ رسید

هجیر دلاور سپه را بدید

نشست از بر بادپایی چو گرد

ز دژ رفت پویان به دشت نبرد

چو سهراب جنگ آور او را بدید

برآشت و شمشیر کین برکشید

ز لشکر برون تاخت برسان شیر

به پیش هجیر اندر آمد دلیر

(فردوسی، ج3، 182:1388)

در این بهره جوینی، رزم سلطان جلال الدین با گرجیان را به نبرد سهراب با هجیر برابر دانسته است. هر دو نفر خود به سوی سرزمین حریف می روند و مورد تجاوز قرار نمی گیرند. سلطان جلال الدین با گرجستان و سهراب به ایران می رود. همان گونه که سلطان به جنگ تن به تن می پردازد و لشکریان را درگیر جنگ نمی کند، سهراب هم به تنهایی برای مبارزه با هجیر به سوی او می تازد. در نهایت هردو دشمن را مغلوب می کنند و این قرابت و همسانی رخدادها، در هر دو متن به وضوح قابل مشاهده است و بار دیگر کنش و فرجامی برابر از هر دو شخصیت دیده می شود.

7-4 در آغاز نبرد تن به تن سلطان جلال الدین با حریف گرجی، جمعیت از اطراف به تماشا آمده بودند و سلطان سوار بر اسب به تاخت حمله می کند. (جوینی، ج2، 122:1385)

یکی نیزه زد بر کمر بند او

که بگسست خفتان و بر بند او

(فردوسی، ج4، 197:1388)

سلطان آن مبارز را بر زمین انداخت و سرش را از بدن جدا کرد. وی سه پسر داشت. هریک جدا جدا به نوبت می آمدند و سلطان به مدد پروردگار ضربتی می زد و به دنبال پدر به دوزخ می فرستاد.

بیت ذکر شده متعلق به داستان سیاوش است و مربوط به نبرد فرامرز با ورآزاد پهلوان شاه سپیجانب می باشد. پس از کین خواهی رستم از سودابه و کشتن او، رستم لشکری دوازده هزار نفری را به رهبری فرامرز راهی مرز توران کرد. در این حال ورآزاد پهلوان شاه سپیجانب، سپاهی سی هزار نفره داشت. فرامرز نیزه را در دست گرفت و با اسبش به سوی ورآزاد حمله ور شد. با نیزه بر کمر بندش زد و او را بر زمین زد و سرش را از بدن جدا کرد.

در این قسمت، جوینی، کنش برابر و مبارزه سلطان جلال الدین و فرامرز را در یک ردیف قرار می دهد. آنچه سلطان را از پای درآوردن مبارز گرجی انجام می دهد، در آینه رزم فرامرز و ورآزاد نیز قابل مشاهده است. پس این دو شخصیت، در موقعیتی مشابه، به عملی یکسان دست می زنند و نحوه کشتن حریفان به یک شکل صورت می پذیرد. در نتیجه، موقعیت و کنش برابر دو مبارز (جلال الدین - فرامرز) عامل پیوند این دو رخداد در تاریخ جهانگشا و شاهنامه است.

8-4 به دنبال همین واقعه، بزرگ قوم دیگری از ائتلاف گرجیان برای نبرد با سلطان جلال الدین پیوسته یورش می آورد. نزدیک بود که ابلیس بر سلطان ظفر یابد و جلال الدین به دست دیو سیاه هلاک شود. ناگاه سلطان به او حمله کرد، از بالای اسب به زیر جست : (جوینی، ج2، 1385:123)

یکی نیزه زد بر سر اشکبوس

سپهر آن زمان دست او داد بوس

(فردوسی، ج4، 1388:197)

آن زمان بود که صدای تحسین همگان برخاست و هردو سوی از این صحنه که رستم زال را نظیر آن ممکن نبود در شگفت آمدند. چون سلطان جنگاوران گرجی را شکست داد، ترس و بیم از لشکر اسلام گم شد. سلطان نیز دستور داد تا مردان جنگی قدم به میدان نهند. از سوی دیگر لشکر گرج روی برگردانید. در نتیجه نشانه های پیروزی ظاهر گشت و نور فتح چهره گشاد. (جوینی، ج2، 1385:123)

بیت ذکر شده در این بهره از رخداد تاریخی، متعلق به داستان کاوس کشانی است -

هنگامی که دلیری به نام اشکبوس از ایران هم نبرد می طلبد، رهام برای مبارزه با او می رود اما با مشاهده اشکبوس به سوی کوه می گریزد. طوس می خواهد که به نبرد با اشکبوس پردازد اما رستم قبول نمی کند و خود به میدان می رود. اشکبوس کمانش را آماده کرد و به رستم تیر انداخت اما به هدف اصابت نکرد. در آن سوی رستم تیروکمان نهاد.

چو بوسید پیکان سرانگشت او

گذر کرد بر مهره پشت او

بزد بر بر وسینه اشکبوس

سپهر آن زمان دست او داد بوس

(فردوسی، ج4، 1388:197)

در این واقع، سلطان جلال الدین، رستم خوانده می شود و پس از شکست دشمن، جوینی او را از رستم هم بالاتر می داند. کیفیت نبرد به یکدیگر شباهتی ندارد، اما رستم و سلطان جلال الدین در مواجهه با حریفی سهمگین با رشادت و دلیری، پیروز میدان می شوند و تلاش و شجاعت آن دو در منهدم ساختن دشمنی قوی و تنومند آنان را به یکدیگر مرتبط ساخته است و آنان با کردار و افعالی همانند به مقصود و مطلوب خود دست می یابند که همان پیروزی بر دشمن است. در این میان سلطان جلال الدین می توانست بزرگی از لشکر را برای نبرد تن به تن روان سازد اما خود دلیرانه زمام کار را در دست می گیرد و خطر را به جان می پذیرد. رستم نیز اگرچه می توانست طوس را روانه ی نبرد با اشکبوس کند اما خود حریف را به مبارزه می طلبد تا با اطمینان او را شکست دهد، یقینی که در درون سلطان جلال الدین نیز وجود داشت.

نتیجه

عطاملک جوینی یکی از بزرگترین و متعهدترین مورخان ایرانی است که دانش، فرهنگ، اصالت خانوادگی، میهن دوستی و مقام و منصب را همگی یک جا داراست. شخصیت جوینی جدا از شگفتی قلمش نیست. روح بالنده، کمال جو، اصیل و امانتدار او بر صفحات تاریخ جهانگشا به نیکی به روایت وقایع رفته بر مردم این مرز و بوم می پردازد. بدیهی است که جوینی از اثر والای حکیم فردوسی که حافظ زبان و هویت و فرهنگ ایرانی است در تاریخ جهانگشا بهره می جوید. ابیات شاهنامه دارای نقش های متفاوتی در تاریخ جهانگشا است. اما در بیشتر مقالات تنها جنبه ی توصیفی را به تمامی ابیات تعمیم داده اند که این اشتباه است. زیرا در توصیف قیاس وجود ندارد و این مقوله در حوزه ی توصیف نمی گنجد. در واقع توصیف بیان جزییات تصویری

بیرونی است که فاقد کنش است در حالی که رخدادها و شخصیت های شاهنامه و تاریخ جهانگشا دارای تصاویر و کنشی فعال است و بر اثر اشتراک فعلی مشابه به یکدیگر پیوند می خورند. نکته قابل توجه این است که تاریخ و حماسه هر دو کنش محور هستند و وجود آنان منوط به افعال و کردار پوینده است. البته برخی از ابیات شاهنامه دارای جنبه ی توصیفی هستند، مثلاً ابیاتی که زمان وقوع رخدادها را بیان می کند، مانند آمدن و رفتن روز یا آمدن و رفتن شب. گاه تشابه در صفات شخصیت ها رخ می دهد که این همسانی سبب بروز فعلی مشترک خواهد شد. پس آنچه در اغلب مقالات توصیف دانسته شده است در مرحله ی اول وجود شخصیت های هم کنش است که این همسویی سبب قیاس گشته و در یک هدف به یکدیگر وصل می شوند تا چگونگی اعمال، رخداد آن ها و حسن و قبح وقایع به مدد ابیات شاهنامه در تاریخ جهانگشا بارزتر گردد. پس تعمیم کامل جنبه ی توصیفی برای تمام ابیات شاهنامه در متن جهانگشا، بی توجه به ژرفای واقعه ی تاریخی و کیفیت اتصال آن با داستان های شاهنامه سطحی نگری و توجه به رو ساخت کاربرد ابیات شاهنامه است.

کتابنامه:

- ## بارتولد (1366) ترکستان نامه، ترجمه ی کریم کشاورز، انتشارات آگاه
- ## بهار، ملک الشعرا (1381) سبک شناسی نثر، ج3، تهران، انتشارات زوار
- ## جویی (1385) تاریخ جهانگشا ج 2، تصحیح حبیب الله عباسی، ایرج مهرکی، تهران، انتشارات زوار
- ## خالقی مطلق، جلال (1388) شاهنامه ی فردوسی، انتشارات دایرة المعارف بزرگ اسلامی، چاپ دوم
- ## راوندی، مرتضی (1374) تاریخ اجتماعی ایران، ج 8، انتشارات نگاه، تهران

- ### رزمجو، حسین (1381) قلمرو ادبیات حماسی ایران، ج 2، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، چاپ اول، تهران
- ### ریاحی، محمد امین (1375) فردوسی، انتشارات طرح نو، تهران
- ### ریپکا، یان (1354) تاریخ ادبیات ایران، انتشارات بنگاه ترجمه و نشر کتاب، تهران
- ### ریپکا، یان (1364) ادبیات ایران در زمان سلجوقیان و مغولان، ترجمه ی یعقوب آژند، نشر گستره
- ### زرین کوب، عبدالحسین (1381) نامورنامه، انتشارات سخن، تهران
- ### زرین کوب، عبدالحسین (1383) آشنایی با نقد ادبی، انتشارات سخن، تهران
- ### سجادی، ضیاء الدین (1371) سخنان گزیده درباره ی فردوسی و شاهنامه، انتشارات سروش، چاپ دوم، تهران
- ### صفا، ذبیح الله (1385) تاریخ ادبیات ایران، انتشارات فردوس، چاپ هفدهم، تهران
- ### صفا، ذبیح الله (1363) حماسه سرایی در ایران، انتشارات امیرکبیر، چاپ چهارم، تهران
- ### فروزانفر، بدیع الزمان (1350) سخن و سخنوران، چاپ دوم، انتشارات خوارزمی
- ### ماسه، هانری (1375) فردوسی و حماسه ی ملی، ترجمه ی دکتر مهدی روشن ضمیر، چاپ دوم، انتشارات دانشگاه تبریز، تبریز
- ### مینوی، مجتبی (1346) فردوسی و شعر او، انتشارات انجمن آثار ملی، تهران
- ### نولدکه، تنودور (1384) حماسه ی ملی ایران، ترجمه ی بزرگ علوی، انتشارات نگاه، تهران
- ### یاحقی، محمدجعفر (1388) از پاژ تا دروازه ی رزان، انتشارات سخن، تهران